

پانکرو ( بیای فارسی و الف و نون خفی و فتح دال هندی و سکون واو ) پنج یک  
لعل جلالی • یکا طرف لاله و جانب دیگر نصیرین نقش کرده اند •

نمنی • اَشت سده نیز گویند ( بفتح همزه و سکون شین منقوطه و تایی فوقانی  
هندی و کسر سین و تهدید دال و های خفی ) هشت یک مهر الہی یک رو اللہ اکبر  
و دیگر سو جلّ جلالہ •

کلا ( بفتح کاف و لام و الف ) شانزدهم بخش الہی • هر دو طرف گل نصیرین •  
ذره • سی و دوم بخش الہی و در نقش با کلا یکتا •  
آئین چنانست که در سراسر<sup>(۱)</sup> حضور از طلا یک یک ماه لعل جلالی و دهن و من  
نقش پذیر گردن • و دیگر نقود به تازہ حکم سکه نپذیرد •

روپیہ • سیبیز نقدیست گرد<sup>(۲)</sup> یازده و نیم ماشگی • در زمان شیروخان پدید آمد • ۱۰  
درین دولت ابدی اعتصام بکمال رسید و نقش تازگی بانست • یک رو اللہ اکبر جلّ جلالہ  
و دیگر سو تاریخ • از چهل دام اگرچه نرخ افزون و کم شود لیکن در مواجب این قیمت  
اعتبار رود •

جلالہ • چهارگوشه درین جاوید دولت بدین پیکر شد • در وزن<sup>(۳)</sup> و نقش  
چون نخستین •

۱۵

درب ( بفتح دال و سکون را و با ) • نیمه جلالہ •  
چون ( بفتح جیم فارسی و سکون را و نون ) • چهار یک جلالہ •  
پانکرو • پنجم حصّہ جلالہ •

اَشت ( بفتح همزه و سکون شین منقوط و تایی فوقانی هندی ) • هشتم  
بخش جلالہ •

۲۰

دسا ( بفتح دال و سین و الف ) ده یک جلالہ •  
کلا ( بفتح کاف و لام و الف ) • شانزدهم حصّہ جلالہ •  
سوکي بیستم حصّہ جلالہ •

و این نهزه زرہا از روپیہ نیز بر سازند • دگرگونگی در پیکر بود •

دام مسبین نقدیست وزن پنج تانک که یک توپه و هشت ماشه و هفت سرخ ۲۵

( ۲ ) [ ۱ ] سراسر حضور

( ۱ ) [ ا ] سی و دو بخش

( ۳ ) [ ۲ ] وزن

( ۳ ) [ ک ] یازده و ربع

بلند • چهار بخش روپيه • نخصت آنرا بيسته گفته ( بفتح های فارسي و سکون های تختاني و فتح های مکتوب ) و بهلوي نیز خوانده • امروز بدان نام اشتهار دارد • بکسر ضرب فلان جای و ديگر جانب سال و مه • و اهل حساب هر دام را بيصفت و پنج حصه تقيل نموده هر بخش را جيتل نامند ( بکسر مجهول جيم و سکون های تختاني و فتح های فوقاني و سکون لام ) و در محاسبات بکر آيد •

• ادهيله ( بفتح همزه و کسر مجهول دال و های خفي و سکون های تختاني و فتح لام و های مکتوب ) • نيکه دام •

پاونه ( بهای فارسي و الف و ضم همزه و فتح لام و های مکتوب ) چهارک دام •  
دموي ( بفتح دال و سکون ميم و کسر را و سکون های تختاني ) هشتم حصه دام •  
سرافاز سلطنت بيهمال فراوان جا طلا بنام والا بلند پاکی ميديانت • امروز از  
۱۰ چهار جا برنگردن معسكر اقبال بنگاله احمدآباد کابل • نقره و مس دران چهار جای  
و در ده شهر ديگر عالي رتبي ياد الله ابا س آگره آجین سورت دهلي پکنه کشمير  
لاهور ملتان نانکه • و مس تنها در بيصت و هشت معموره نقش پذير آيد اجمير آوده  
اتک اور بداون بنارس بهکر پهره پتن جونپور جالندهر هردوار حصار فيروزه کالهي  
گواليار گورکھپور کلانور لکنو مندو ناگور سرهند سيالکوت سرونج سهارنپور سارنکپور  
۱۵ سنجل قنوج رتنپور • بيشتري خريد و فروخت اين آباديوم بهر گرد و روپيه و دام باشد  
مالش و جزآن را از پيشگان خدانت گرام دستمايه نياه کاری سازند و گوناگون زبان زدگی  
بمردم رسد • گيهان خديو همواره باندازه دانش کارپردازان و شناسائي مزاج زمانه تازه آئينه  
برنهد و آن شورش را چاره گر آيد •

نخستين روزگار که سرشته احكام سلطنت بدیده دري راجه تودرمل منتظم بود  
۲۰ گيتي خداوند مهر را چهارگونه روائي بخشيد • اول لعل جلالي و آن بگرامي نام روشناس  
وزن يك تولپه و يك سرخ و سه ربع و عيار بکمال قيمت چهار صد دام • دوم مهره  
که مخران اين دولت جاويد طراز بهنگ شاهنشاهي بلندپايگی بامت وزن يازده ماشه و آن

( ۱ ) [ ض ] فلان جالي || ( ۲ ) [ ف ] چهار بکدام || ( ۳ ) [ ف ] احمد اباد گجرات •

( ۴ ) [ ه ] اله ابا س • [ ف ] اله ابا س • [ اض ] اله باس • ( ۵ ) [ ف ] بداون

( ۶ ) [ ض ] جالندهر • ( ۷ ) [ ف ] ميندو • [ د ] مندو • ( ۸ ) [ ه ] مهره •

( ۹ ) [ ه ] رتنپور • [ ف ] رتنپور • [ ض ] رتنپور • [ ا ] رتنپور • ( ۱۰ ) [ د ] تودرمل •

( ۱۱ ) [ ض ] مهر را بر چهارگونه •

- بر سه قسم بود • تمام وزن کامل عیار را ارج سیصد و شصت دام • و اگر بروزگارن تا سه  
برنج سوز گشته از همین قسم بر شمرده تفاوت نهاده • و آنچه از چهار برنج  
تا شش بسوزن کمی پذیرفته <sup>(۱)</sup> آنرا نقد دوم اندیشیده ارزش سیصد و پنجاه و پنج  
دام • و اگر از شش تا نه کاسته پایه سوم گرفته بها سیصد و پنجاه دام • و افزون تر  
ازین کاسته را بسایر زیر نامسکوک دالحتی • و روپیه سه گونه روانی داشت • •  
اول چهارگوشه پاکسیم بوزن یازده و نیم ماشه جلالت نام ارزش چهل دام •  
گرد قدیم اکبر شاهی تمام وزن تا یک سرخ کم ارج سی و نه دام • و تا دو سرخ  
کم از سی و هشت دام • و افزون <sup>(۲)</sup> مراتب بصلب نقره گرفته •  
دوم بار هزدهم مهرماه بیست و نه الهی عهد الدوله امیر فتح الله شیرازی امین مهمات شد •  
فرمایو همایون نفاذ <sup>(۳)</sup> یافت در مهر قاسم برنج و در روپیه تا شش تفاوت مالیدگی را از اعتبار •  
انداخته درست وزن شمارند • بیشتر کاسته را همان قدر بازیافت شود نه آنکه تا نه برنج  
یکسان شمردند • بنابراین بهای مهر یک سرخ کم سیصد و پنجاه و پنج دام و کمره شد و نرخ  
یک سرخ طلای مسکوک که چهار دام و چیزی باشد کم اعتبار کردند • در نخستین  
قانون بکاهش یک سرخ پنج دام میگرفتند و در زیاده از سه برنج کمی اگرچه نیم  
برنج باشد همان پنج دام حساب میکردند و یک و نیم سرخ کاسته را بده دام کم •  
داد و ستد شده و آنچه باین پایه نرسیده بود نیز همان میکاستند • و بدین تازه آیین شش  
دام و چیزی کم شد و بها سیصد و پنجاه و سه دام و کمره • و آنکه روپیه گرد را از چهارگوشه  
با درستی وزن و عیار یک دام کم ارج نموده برانداخته آمد و گرد چنان را تا یک  
سرخ کم چهل دام قرار یافت • و در سرخ کم را بیشتر دو دام کم بر شمرده اکنون  
بهای آن یک دام و کمره کمی پذیرد • چون عهد الدوله بخاندیس رخصت یافت راجه •  
مهرهای جلالت از را با گرد قرار داد و کمی مهر و روپیه را از تعصب منشی و سخن پرستی  
بر همان نخستین طرز مقرر داشت •
- و چون نوبت پامهانی احکام خلافت بقالیخ <sup>(۴)</sup> خان رسید آخرین قرار داد راجه برگرفت  
لیکن در کمی مهر که راجه پنج دام بازیافت <sup>(۵)</sup> مینموده بده دام کم راجه بازار داد و ستد  
گردانید و در آنچه ده دام کاسته در چندان قرار داد و مهره که بیش از یک و نیم

( ۲ ) [ ف ] از نیم •

( ۱ ) [ ف ] آنرا بقدر دوم •

( ۳ ) [ ده ] نفاذ • [ در دیگر نسخها ] نفاذ • ( ۴ ) [ ف ] قلیچ • [ ف ] قلیچ • [ د ] قلیچ •

( ۵ ) [ ف ] مینموده •



- رومی و دراهم کسروی و حدیری معمول بود • بفرموده او حجاج یوسف سکه بر درهم زد •  
 و طائفه چنان سرایند که حجاج دراهم منقوشه را خالص گردانید و سکه الله احد والله الصمد  
 زدند • و نام آن دراهم مکرره شد برای آنکه احترام نام قدسی نمیشود یا مردم از تغییر  
 بدین نام خوانده • و بعد از حجاج عمر بن عبیدہ در زمان حکومت یزید بن عبد الملک  
 در دارالحکومت عراق دراهم را بهتر از حجاج ساخت • و سپس خالد بن عبد الله قسری  
 والی عراق پاکتر گردانید • و بعد از یوسف عمر جودت را بکمال رسانید • و گویند اول  
 کسی که درهم زد مصعب بن زبیر بود و او را بگونگون وزن نشان دهند و یا نه یا شش  
 یا پنج باندازه پنج مثقال • و گویند بیست قیراطی و دوازده قیراطی و ده قیراطی بود •  
 فاروق از هر نوع دره بر گرفت و چهارده قیراطی که سه پلک آن باشد مسکوک گردانید •  
 و طائفه چنین گذارند در زمان عمر چندگونه درهم روانی داشت هشت دانگی که او را بغلی  
 گفتند (بفتح با و سکون غین منقوط و کسر لام و سکون یای تثنائی) منسوب براس  
 بغل • او صاحب عیار بود • بفرموده عمر خطاب سکه بر درهم زد • و بعضی گفته اند  
 (بفتح فین منقوط و تشدید لام) منسوب به بغل که نام دهی است • چهار دانگی که او را  
 طبری نامیدند • او را مغربی خوانده پلک دانگی یمنی نام مجموع را  
 برگرفته نیمه را پلک وزنه گردانید • فاضل خجندی گوید درهم در پیشین روزگار دوگونه بود ۱۵  
 نام هشت دانگی و شش دانگی (دانگ از آن دو قیراط و قیراطی دو طسوج و طسوج دو حبه)  
 ناص چهار دانگ و کسری • دیگر گفتار فراوان است •
- دینار • زرین نقدیست <sup>(۱۳)</sup> بوزن مثقال بقدر درهم و سه سبج • گویند مثقال شش  
 دانگ است هر دانگ چهار طسوج و طسوج دو حبه و حبه دو جو و جو شش خردل و  
 خردل دوازده فلس و فلس شش فتیل و فتیل شش نقیر و نقیر شش قطیر و قطیر ۲۰  
 دوازده ذره • پس برین تقدیر هر مثقال نود و شش جو باشد • و آن سکه است که زرا

( ۱ ) [ ض د ] چنان گویند • ( ۲ ) [ ه ] صمد • ( ۳ ) [ ف ا ] زد •

( ۴ ) [ ض د ] عمر بن عبیدہ • در [ ف ا ] صای نیست • ( ۵ ) [ ه ] قشیری • [ ف ] قشیری •

[ ا ] قشیری • [ ض د ] قشیری • ( ۶ ) [ ف ا ] پاکیزه برگردانید • ( ۷ ) [ ض د ] مصعب •

( ۸ ) [ ض د ] نام ذہبی است • ( ۹ ) [ ه ] طبری یا طری • [ ض ] طبری • [ ه ] طبری •

[ ف ا ] بطری • ( ۱۰ ) [ ه ] یک دانگی • [ ض د ] یک دانگ • در [ ف ا ] این لفظ نیست •

( ۱۱ ) این جمله موافق [ ه ] است • [ ف ا ض د ] مجموع را برگرفته همه را پاک وزن گردانید •

( ۱۲ ) [ ض د ] نام • ( ۱۳ ) [ ف ا ] بوزن مثقال آن بقدر •

بدان برکشند و نیز زربصت مسکوک و از برخی کذاشات [؟] باستانی چنان آگهی شود که  
مثقال یونانی غیر معمول است و کمتر است بدو قیراط و نیز درهم یونانی مخالف  
درهم دیگر است بکاستگی سُدس یا ربع مثقال •

### آئین سونِ بازگان در طلا و نقره و جز آن •

- بهای یک تولچه دهبانی یک مهر گرد یازده ماشگی • و اگر ربع بان کم  
باشد بیک مهر یک تولچه و دو سرخ برگیرند • و اگر نیمه کم شود یک تولچه  
و چهار سرخ • و اگر سه ربع کم شود یک تولچه و شش سرخ • و اگر طلای  
دهبانی باشد بیک مهر یک تولچه و یک ماشه باز ستانند • و همچنان در عوض  
کمی هر بانی ماشه افزون برگیرند •
- ۱۰ سوداگر بصد لعل جلالی صد و سی تولچه و دو ماشه و نیم سرخ و ثمنی از  
طلای هُن که هشت و ربع بان<sup>(۳)</sup> عیار دارد باز خرد • و بیست و دو تولچه و ده  
ماشه و نیم سرخ کم در آتش بسوزد و بظاکِ خالص آمیزد و صد و هفت تولچه و چهار  
ماشه و یک سرخ و ثمن طلای خالص باقی ماند • چون بوالا سکه بلندنامی گیرد  
صد و پنج مهر انتظام یابد و نوزده یک نیم تولچه<sup>(۴)</sup> طلا بنرخ چهار روپیه • و از خاکِ خالص  
۱۵ دو تولچه و یازده ماشه و چهار سرخ طلا و یازده تولچه و یازده و نیم ماشه و نیم سرخ نقره  
بدست افتد • ارج هر دو سی و پنج روپیه و دوازده و نیم تنگه • همگی حاصلِ طلای  
مذکور صد و پنج مهر و سی و نه روپیه و بیست و پنج دام • ازین جمله دو روپیه  
و هزده و نیم دام کارگران دست مزد خود ستانند بروش که گذارش یافت • پنج  
روپیه و هشت دام و هشت جیتل را مصالح بکار رود • برای پاک ساختنِ طلای اصل  
۲۰ یک روپیه و چهار دام و یک و نیم جیتل خرج شود (بیست و شش دام و شانزده و  
نیم جیتل پانچ دشتی • چهار دام و بیست جیتل سلونی • یک دام و ده جیتل آب •  
یازده دام و پنج جیتل سیاب) • و برای کارکردنِ خاکِ خالص چهار روپیه و چهار دام  
و شش جیتل و ربع (بیست و یک دام و هفت جیتل و ربع انگشت • سه روپیه و بیست  
و دو دام و بیست و چهار جیتل سرب) • و شش روپیه و سی و هفت و نیم دام را

( ۱ ) [ ۵ ] کذاشات • [ ۱ ] کاشات • [ ۵ ] کذاشات • در حاشیه [ ۵ ] بمعنی گردارها •

[ ۱ ] کنیسات • ( ۲ ) [ ۵ ] تولچه • ( ۳ ) در [ ۵ ] نیست •

( ۳ ) [ ۱ ] بنزدیک • ( ۵ ) در [ ۵ ] نیست •

صاحب مال بآن عنوان ستاند که طلا را بدان فائده وام کرده بود و اگر سرمایه خالصه باشد این وجه بدیوان بازگردد • و صد مهر نعلِ جلایی در بدل طلا بردارد • و دوازده روپیه و سی و هفت دالم و سه جیتل و نیم سون گویان بستاند • و پنج مهر و دوازده روپیه و سه نیم دالم در خالصه فراهم آید • و بهمین شماره سون بازرگانان •

اگرچه بپند طلا آورند لیکن در شمالی کوهسار این سرز فراوان بود و در قیمت نیز پیدائی گیرد • و از ریگ دریای گنگ و سفید بآئینه که در کارکرد سلونی گذارش یافت فراهم آید • ریگ بیشتر دریاهای این بوم با طلا آمیخته است لیکن بواسطه افزونی رنج و بسیاری خرج بهر ساحله این کار سرانجام نیابد •

سیم پاک را بیک روپیه یک تولچه و دو سرخ خرید نماید و به نهصد و پنجاه روپیه

نهصد و شصت و نه تولچه و نه و نیم ماشه بستاند • در شوشه کردن پنج تولچه و پنج سرخ ربع کم بسوزد • و هزار و شش روپیه انتظام یابد و سیم بیست و هفت و نیم دالم بود افزاید • دو روپیه و بیست و دو دالم و دوازده جیتل دست مزد کارگران ( ترازوکش پنج دالم و هشت جیتل ربع کم چاشنی گیر سه دالم و چهار جیتل ربع گذازگر شش و نیم دالم ضراب دو روپیه و یک دالم سنگچی شش و نیم دالم ) • و ده دالم و پانزده جیتل را مصالح ( ده دالم برای انگشت و پانزده جیتل را آب ) • و پنجاه روپیه و سیزده دالم بدیوان جواب گوید • باقی نهصد و پنجاه روپیه صوفی نقره برگردد و سه روپیه و بیست و یک دالم و ده و نیم حصه سون اندوزد • چون بازرگان سیم ناسوا برگرفته بخانه خود پاک سازد فراوان سون برگردد • و درین هنگام که بشرف سکه رسد چندان فائده بر ندارد •

نقره لاری و شاهی و دیگر آغشته را بیک روپیه یک تولچه و چهار سرخ خرید شود چنانچه

به نهصد و پنجاه روپیه نهصد و نود تولچه پنج ماشه کم برگردد • چهارده تولچه و ده ماشه و یک سرخ در سبکی بسوزد و در صد تولچه یک و نیم تولچه کاسته گردد • و چهار تولچه و یازده ماشه و سه سرخ هنگام شوشه ساختن در کارکرد گذازگر بآتش رود • و یک هزار و دوازده روپیه سرانجام یابد • و از خاک کهرل سه و نیم روپیه برآید • چهار روپیه و بیست و هشت دالم ربع جیتل کم مزدوری بود ( ترازوکش پنج دالم و هشت جیتل ربع کم سبک دو روپیه و نوزده جیتل قرص کوب چهار دالم و نوزده جیتل چاشنی گیر سه دالم و چهار جیتل گذازگر ۲۵

( ۱ ) [ ف ] و بهمین شماره رود • بازرگانان اگرچه الخ ||

( ۲ ) [ ف ا ] و سه و نیم ||

( ۳ ) [ ض د ] بنگچی ||

( ۴ ) [ ض ] گذارش ||

شش و نیم دام شراب دو روپیه و یک دام سنجی<sup>(۱)</sup> شش و نیم دام ) • پنج روپیه و بیست و چهار دام و پانزده جیتل در ناگزرا<sup>(۲)</sup> آن بکار برند ( پنج روپیه و چهارده دام سرب • ده دام انگشت • پانزده جیتل آب ) • پنجاه روپیه و بیست و چهار دام ببارگاه سلطنت سپارند • و نصد و پنجاه روپیه بدل نقره • چهار روپیه و بیست و نه دام فائده اندوزد • و بسا هنگام نقره را ارزان بر خرد و فرزان سود بردارد •

یک من مس بهزار و چهل و چهار دام بدست افتد سیرے به بیست و شش دام و دو و نیم جیتل • یک سیر در آتش بگذارد • و از سیرے سی دام فراهم آید همگی یک هزار و یک صد و هفتاد دام نقش پذیر گردد • ازان میان سرمایه بزرگان برگیرد و هزده دام و نوزده و نیم جیتل را فائده گویند بردارد • و سی و سه دام و ده جیتل<sup>(۵)</sup> بمزدوری رود • و پانزده دام و هشت جیتل بخرچ ناگزیر ( سیزده دام و هشت جیتل انگشت • یک دام آب • یک دام برای گل ) • و پنجاه و هشت و نیم دام دیوان اعلیٰ باز ستاند •

### آئین پیدایش فلزات •

ایزد جهان آفرین چهار آخشیم را بر افروخت و شگرف پیکرها بر افراخت • آتش<sup>(۱)</sup> گرم خشک سبک علی الاطلاق هوا گرم تر سبک مضاف آب سرد تر گران مضاف خاک سرد خشک گران مطلق • حرارت سبکی آرد و برودت گرانی • رطوبت باسانی اجزا را از هم جدا سازد و بیبوست از جدائی باز دارد • بدین نیرنگ سازی چهارگونه مرکب هستی یافت آثار علوی معادن نبات حیوان • از تابش آفتاب و جزآن اجزای آبی سبکتر شده با هوای برآمیزد و ببالا گراید • آن آمیخته را بخار گویند • و اجزای ۲۰ خاکی بسبب آن با هوا آمیزش یافته بالروی نماید • آنرا دخان نامند • و گاه اجزای هوایی نیز بدو برآمیزد • و برخی حکما بخار را بر هر دو گذارش کنند لیکن آنچه از اجزای آبی پیدا می شود آنرا بخار<sup>(۳)</sup> تر و بخار آبی گویند و آنچه از اجزای خاکی پدید آید بخار خشک و بخار دخانی • ازین دو بر روی زمین ابر و باد و بزلان و برف و جزآن سرانجام گیرد

( ۲ ) [ ف ا ] در گداز آن ۱۱

( ۳ ) [ ض ه ] نقره را ارزان تر خرد ۱۱

( ۶ ) [ ف ] آتش گرم و سبک ۱۱

( ۱ ) [ ض ] بتکچی • [ د ] بتکچی ۱۱

( ۳ ) [ ف ا ] رسانند ۱۱

( ۵ ) [ ض د ] جیتل مزدوری رود ۱۱



و در درون زلزله و چشمه و کان • بخار را بمنزله جسم و دخان را بمثابة روح بندارند • و از هر کدام باختلاف چگونگی و چندی مایه فراوان انواع بجلوه گاه هستی درآید چنانچه دانش نامها باز گوید •

کانی از پنج بیرون نباشد آنچه <sup>(۳)</sup> نگذارد از خشکی چون یاقوت و از تری چون سیماب و آنچه بگذار رود یا نه خایسک پذیرد و نه بآتش امروزه مانند زاک یا پذیرش خایسک نکند و بآتش بسوزد چون گوگرد یا پذیرای خایسک باشد و بآتش امروزش نیابد مثل زر • گداختن جسم روانی اجزای آن از جهت تلازم خشک و تره و خایسک پذیری فرورفتن جسم بوجهی که فراخی بتدریج در درازا و پهنا پدید آید بے آنکه چیزی از آن جدا شود یا بدان پیوندد •

چون بخار با دخان برآمیزد بوجهی که نخستین در قدر زیاده باشد و پس از آمیزش و نضج تمام امروزش آفتاب او را بر بندد سیماب پدیدار گردد • و چون هیچ جزوه از دخان خالی نبود خشکی درو محسوس شود و با دست <sup>(۴)</sup> نیامیزد و بگیرد • و از آنکه بستگی این بحرارت است گرمی او را نکشاید •

و اگر نزدیک باعتدال آمیزش یابند رطوبت لزج چربه پدید آید و هنگام خمیر شدن اجزای هوایی در شود و برودت بسته گرداند • آن مشتعل باشد • ۱۵ اگر دخان و چربی قدری زیاده است کبریت بوجود آید و آن سرخ است و زرد و کبود و سفید • و اگر دخان بیش و چربی اندک زرنیج گردد و آن سرخ و زرد باشد • و اگر بخار بیش بود پس از بستگی جوهر نطفه شود سیاه و سفید • و چون سبب بسته شدن برودت است بحرارت بگذارد • و از فزونی دهنیت و رطوبت لزج آتش درگیرد و از افزایش رطوبت خایسک نپذیرد • ۲۰

با آنکه سرمایه هستی اجساد سببه سیماب و گوگرد بود پدید آمدن انواع از اختلاف در صفا و تفاوت در آمیزش و دگرگونگی نائیر یکدیگر باشد • چون هر دو را باجزای ارضی آمیخته نبود و صافی گوهر باشند و باهم طبع تمام یابند اگر کبریت سفید و اجزای سیماب افزون فقهه پدید آید • و اگر هر دو برابر آید و گوگرد سرخ و نیروی

( ۱ ) [ ض د ف ا ] و در درون آن [ یعنی زمین ] زلزله الخ || ( ۲ ) [ ه ] و دخان مشابه ||

( ۳ ) [ ه ] نگذارد || ( ۴ ) [ ه ] با دست نیامیزد || ( ۵ ) [ ه ] آید ||

( ۶ ) [ ف ا ] دگرگونگی را || ( ۷ ) [ ف ا ض د ] پدید آید || ( ۸ ) [ ه ] اگر هر دو

برابر آید و گوگرد سرخ نیروی • [ ف ا ] اگر هر دو برابر آید گوگرد سرخ که نیروی رنگین

ساختن دارد • [ ف ا ] اگر هر دو برابر آید گوگرد سرخ و نیروی •

و رنگین ساختن درو زر چهره افزون • و در همین صورت اگر بعد آمیزش و پیش از  
 طبع تام سردی بر بندند خارجینی صورت گیرند • و اورا آهن چینی نیز خوانند و در  
 معنی طلای خام بود • برخی قسمی از مس افکارند • و اگر آنها گوگرد صاف نباشد  
 و در آن افزونی سیماب بود و قوت سوزش هم آغوش مس بهم رسد • و اگر بیکدیگر  
 • آمیزش شایسته نبود و سیماب افزون قلعی شود • و برخی گویند سرانجام نیابد  
 به صفائی هر دو • و اگر هر دو ردی<sup>(۱)</sup> باشند و سخت مختلط و در سیماب تخلخل ارضی  
 و در کبریت نیروی سوختن آهن پدید آید • و اگر درین صورت آمیختگی بر کمال  
 نبود و سیماب افزون سرب چهره افزون • این هفت گوهر را اجساد نامند و سیماب را  
 امّ الاجساد و کبریت را ابوالاجساد • و نیز زینق را روح و زرنیج و کبریت را متاب<sup>(۲)</sup>  
 ۱۰. نفس پندارند •

و جست<sup>(۳)</sup> که نزد برخی روح توتیاست و نزدیک سرب باشد در حکمت نامها  
 دیده نشد در هندوستان بهدرو جالور از مضائق صوبه اجمیر کان اوست •  
 و اهل<sup>(۴)</sup> صنعت برانند رماس سیمیست جذام گرفتار و زینق نقره ایست مفلوج  
 و سرب زربحت مجدوم سوخته و نکاس زربست خام • اکسیری پزشک آسا بمقابله  
 ۱۵ یا مماثله چاره نماید •

و دانشوران کرد اردوست ازین اجساد مروتات صدایی بر سازند و از آن<sup>(۵)</sup>  
 زیور و ظروف و جز آن صورت گیرند • از جمله  
سفیدرو • اهل هند آنرا کانسی گویند چهار سیر مس و یک سیر قلعی<sup>(۶)</sup>  
 بگداز برده سرانجام دهند •

۲۰ روی • و آن چهار سیر مس و یک و نیم سیر سرب باشد • و اهل هند بهذکار  
 نامند (بفتح با وها و نون خفی و کاف فارسی و الف و را) •  
برنج • هندی زاد<sup>(۷)</sup> پیتل خوانند (بکسر بای فارسی و سکون بای تختانی و

( ۱ ) [ د ] سوزش • [ ف ا ض ] شورش ۱۱ ( ۲ ) [ ف ] ردی • در دیگر نسخها روی ۱۱

( ۳ ) [ ف ] مشابه ۱۱ ( ۴ ) [ ف ا ] و جست که نزد برخی الخ • [ ه ] و جست نزد برخی •

[ ض د ] و جست نیز برخی ۱۱ ( ۵ ) [ ف ا ] و اهل هند و صنعت ۱۱

( ۶ ) [ ض د ] و دران زیور ۱۱ ( ۷ ) [ ه ] قلعی را ۱۱ ( ۸ ) [ ض د ] هندی ۱۱

- فتح تائی فوقانی و لام) • آنرا بر سه نوع سازند **آوَل** آنکه سرد چکش خورد اجزای او دو و نیم سیر مس و یک سیر روح توتیا • **دوم** گرم چکش پذیرد از دو سیر مس و یک نیم سیر روح <sup>(۱)</sup> توتیا صورت گیرد • **سوم** چکش نخورد <sup>(۲)</sup> و در ریخته‌گری بکار برند • از دو سیر مس و یک سیر روح <sup>(۳)</sup> توتیا فراهم آید •
- سیم سخته** • از سرب و نقره و نحاس ترکیب یابد • رنگ آن **سپاه روشن** <sup>(۴)</sup> در نقاشی بکار آید •
- هفت جوش** • چون **خارجینی** <sup>(۵)</sup> پدید نیست • از شش فلز ترکیب یابد • بعضی این را **طالیقون** گویند و برخی **طالیقون** را مس معمول انگارند •
- اشت دهات** (بفتح همزه و سکون شین و تائی فوقانی هندی و فتح دال و های خفی و الف و سکون تائی فوقانی) • **مرکب** از هشت چیز شش **جوهر مذکور** و روح <sup>۱۰</sup> توتیا و کلسی • و همانا بهفت بار گردد •
- کول پتر** (بفتح کاف و سکون واو و لام و فتح های فارسی و سکون تائی فوقانی و را) از دو سیر سفیدرو و یک سیر مس بس رنگین و خوش‌نما صورت گیرد • و از قدسی اختراعات شاهنشاهی است •

### ۱۸ آهن گرانی و سبکی هر کدام •

- نگارش یافت که **مرکبات** از آمیزه بخار و دخان وجود گیرد و آن هر دو از **آخشیج** سبک و گران • و نیز **بخار** تر و خشک گاه چنان باشد که قبل از امتزاج و بعد از آن **نضح** یابند و گاه <sup>(۶)</sup> در یک ازین دو حالت • بنابراین **مرکب** که جزو آتشی و هادی او غالب بود بر جزو آبی و خالی سبکتر باشد از معدنی که جزو آبی و خالی او زیاد است • و همچنین هر معدنی <sup>(۷)</sup> که بخار او زیادتی کند بر دخان سبکتر باشد • از آنچه دخان او زیاد بود از بخار • و همچنین هر کانی که **نضح** بخار و دخان در وی بیشتر گران‌تر باشد از آنچه بدان **پایه** <sup>(۸)</sup> نبود چه **تخالل** در اجزا و درآمدن هوا بیکر را کلان نماید و سبک سازد • و ازین شناسائی دست‌آویز دریافت ثقل

( ۲ ) [ ف ا ] چکش بخورد •

( ۳ ) [ ف اض ] سپاه روشی •

( ۶ ) [ ض د ] و گاه یک ازین •

( ۸ ) [ ض د ] مایه •

( ۱ ) [ ف ا ] روح توتیا فراهم آید •

( ۳ ) [ ف ا ] روح توتیا صورت گیرد •

( ۵ ) [ ض ] پدید نیست •

( ۷ ) [ ض د ] معدن •

و خفیت هر چیز بدست آید • و یکی از گذشتگان تفاوت گرانی برخی در نظم در آورده • قطعه ۱ •

زروی جَنَه هفتاد و یک درم سیماب چل و شش است و زر ارزیزی<sup>(۳)</sup> و هشت شمار

ذهب صد است سرب پنجه و نه آهن چل برنج و مس چهل و پنج نقره پنجه و چار

و برخی این اندازه بصرف بر گذارده • قطعه ۲ •

• نَه فلز مستوی الحجج را چون برکشی اختلاف وزن دارد هر یکی بی اشتباه

زر لکن زیبق الم اسرب دهن ارزیز حل نضه فد آهن یکی مس و شبهه مه روی<sup>(۵)</sup> ماه

چون ازین فلزات قطعه چند در درازی و پنهائی و پری برابر گیرند در برکشیدن دگرگون

بر آیند • برخی دانش اندوزان اختلاف مذکور را از دگرگونگی صور نوعیه انکارند و سبکی و

گرانی و بر آمدن بر آب و فرود شدن درو و مختلف شدن اوزان در ترازوی هوایی و آبی بران اندیشند •

۱۰ و بعضی تیزبینان ژرف نگاه همه را اندازه از آب گیرند • ظرفی خاص بر سازند

و اگر ~~بنا~~ <sup>بنا</sup> ~~مرد~~ <sup>مرد</sup> گردانند • و صد صد مثقال از آنها اندازند • هر قدر آب که بدر آوردن

بیرون شود ازان تفاوت حجم و ثقل شناخته آید • هر چه آبش بسیار باشد حجم او زیاده

بود و گرانی کمتر و آنچه آب او کم بود بر خلاف آن • چنانچه آب نقره در مقدار مذکور

د<sup>(۷)</sup> مثقال ثلث کم است و آب طلا پنج مثقال و ربع • و چون قدر آب هر کدام از وزن

۱۵ هوایی او انداخته شود باقی مانده وزن آبی باشد • ترازوی هوایی آنست که هر دو پله

در هوا بود و در آبی هر دو بر آب • چه گران را نیروی فرق فراوان بود هر آئینه بصوب مرکز

بیشتر شتاب • و اگر یکی از دو بر سطح آب بود و دیگری در هوا هر آئینه هوایی اگر چه

سبکتر باشد فرودتر شود چه هوا لطیف است به نسبت آب آن پایه مزاحمت فرسازد • و اگر

آن آب بیرون شده کمتر از وزن جسم در آورده بود آن جسم در آب فرورود • و اگر بیشتر

۲۰ باشد بر فراز آب ایستد • و اگر برابر باشد آن جسم چندان در شود که اعلای او با سطح

آب برابر شود • و ابوریحان بیرونی جدولی بر نهاده برای مزید آگاهی آورده شد •

( ۱ ) در [ د ] زروی جنه هفتاد و یک درم سیماب • چهل و شش صفر ارزیزی و هشت شمار •

و در حاشیه او نوشته است که صفر بمعنی گانسی باشد • ( ۲ ) [ ف ] هفتاد •

( ۳ ) [ د ] در ارزیزی • ( ۴ ) [ ف ] این اندازه را • [ د ] اندازه بصرف بر گذارده بدین نمط •

( ۵ ) [ د ] صفر • ( ۶ ) [ ف ] پری • [ د ] هوایی • در [ د ] این لفظ نیست •

( ۷ ) [ د ] دو مثقال • ( ۸ ) [ ف ] بصورت مرکز • ( ۹ ) [ ف ] اعلای او •

وزن فلزات و جواهر در آب و قتی که در هوا صد مثقال باشند *			وزن فلزات زمانی که بجبر صد مثقال طلا باشد و چگونگی جواهر در حجم صد مثقال نیلی یا قوت *			مقدار آبها که بیرون شود بهنگام انداختن صد مثقال از فلزات و جواهر *			نامهای فلزات و جواهر *
مقایله	دوانق	طسوجات	مقایله	دوانق	طسوجات	مقایله	دوانق	طسوجات	
۹۵	۴	۲	۱۰۰	۴	۱	۵	۱	۲	طلا
۹۲	۴	۱	۷۱	۴	۱	۷	۲	۱	سیماب
۹۱	۱	۴	۵۹	۱	۴	۸	۵	۴	سرب
۹۰	۱	۴	۵۴	۱	۴	۹	۴	۱	نقره
۸۸	۴	۴	۴۹	۴	۴	۱۱	۴	۴	مغز
۸۸	۴	۴	۴۵	۴	۴	۱۱	۴	۴	نحاس
۸۸	۴	۴	۴۵	۴	۴	۱۱	۴	۴	نحاس زرد
۸۷	۴	۴	۴۰	۴	۱	۱۲	۴	۴	آهن
۸۶	۴	۴	۳۸	۴	۴	۱۳	۴	۴	قلعی
۷۴	۴	۴	۳۴	۴	۴	۲۵	۱	۴	یاقوت آسمانی
۷۳	۴	۴	۳۴	۴	۴	۲۶	۸	۴	یاقوت سرخ
۷۲	۴	۴	۳۰	۴	۴	۲۷	۵	۴	لعل
۶۳	۴	۴	۲۹	۴	۴	۳۶	۲	۴	زمرد
۶۲	۴	۴	۲۷	۴	۴	۳۷	۱	۴	مروارید

مناقیل	دوانق	طسوجات	مناقیل	دوانق	طسوجات	مناقیل	دوانق	طسوجات
۳۸	ج	۳	۶۱	ج	۳	۶۵	ج	۲
۳۹	ط	ج	۶۱	ج	۳	۶۵	ج	۲
۳۹	ط	ج	۶۰	ج	۳	۶۴	ج	۱
۴۰	م	ج	۶۰	ج	۳	۶۳	ج	۳

### آئین<sup>(۱)</sup> شبستان اقبال •

اورنگ نشین گیهان پیرای را از اندیشه آبدی خواهش طراز آفرین گیرد و کارکرد  
 بهابستگی گراید • پیکرستان حقیقت زار گردد و ظاهر چهره مانی برکشاید • ازین رو  
 فروغ برودگیان ( که بزرگ دانشان را بظلمت کده طبیعت برد ) گیتی خدیو را فروغ<sup>(۳)</sup> بینش  
 انزود و از نشیب تعلق<sup>(۴)</sup> فراز و ارستگی بر آورد • و بگزین روش منزل آبدی پذیرفت و خاندانها  
 نظام گرفت • از بزرگان هندوستان و دیگر کشورها خراستکاری فرمود<sup>(۵)</sup> و بدین پیوند یکجتهی  
 آشوبگاه دلی آرامش یافت • و همچنان که از فروغ دیده دربی شایستگان بیرونی خدمت را از  
 خاکستان خمول برداشته بلند پایگی بخشید پرستاران درونی را از پیش بینی باندازه هر یک  
 پایه برانزاد • کوتاه بین چنان پندارد که طای خاک آلود<sup>(۷)</sup> را گوهر آفرود<sup>(۸)</sup> و زرف نگاه داند  
 که اکسیر سازی و کیمیا طرازی است • هرگاه رستنی جامه را دگرگون سازد و مس و آهن  
 زر گردد و قلعی و سرب نقره شود اگر گرمی آدمی هیچ کسان را مردم گرداند چه شکفت •

• بیت •

چه نیکو زنده این مثل هوشندان که اکسیر بخت است چشم بلندان •  
 همگی سرمایه انتظام خرد پزوهی زرف نگهی پابمشناسی قدر دانی کار دوستی بردباری •

- ( ۱ ) در [ ف ۱ ] آئین شبستان اقبال و آئین منزل در بورها و آئین فرود آمدن اردو و آئین چراغ  
 افروزی پس از آئین نوح اجناس نوشته اند • ( ۲ ) [ ف ] اندیشه • [ د ] اندیشه خواهی •  
 ( ۳ ) [ ف ۱ ] فروغ زینت انزود • ( ۴ ) [ ض د ] بر فراز • ( ۵ ) [ د ] دیگر کشور •  
 ( ۶ ) [ ف ۱ ] فرموده • ( ۷ ) [ ض د ] خاک آلوده را • ( ۸ ) [ د ] گوهر آفرود کرده  
 [ یعنی سلطان ] • [ ف ۱ ] گوهر آفرود • [ ض د ] گوهر آفرود کرده • ( ۹ ) [ ف ] زده است •

در خشمناکی بهنجار شتابد و بهمرافزائی اندازد گیرد<sup>(۱)</sup> شنوده را بدور بینی برسنجد و از خیال پرستی گزاره گزیند • فیابش گری مردمزاد سترگ نعمت شناسد و باد دلب گزنده بجوهر خرد نرساند •

و نیز بزرگ حصاره برسازد و دران منزل<sup>(۲)</sup> دلکشا آسایش فرماید • و هر یکی از پردگیان را که از پنج هزار افزونند جداگانه منزل نامزد گرداند • و جوق جوق بر ساخته بگزین خدمتها سرگرم دارد • پرستاران پارساکوهر بداروغی و دیدبانی هر گروهی باز گذارد • و یکی از نیک ذاتان معیت سرشت را اشراف بردهد • بسای بیرون کارخانها آباد گردد و روزی هر یک درخور فواج گرداند • اگرچه اندازد بخشش بخامه درنگنجد لیکن ماهواره هر کدام مهین بانو از یک هزار و ششصد و ده روپیه تا بیست و هفت • و برخی پرستاران حضور را از پنجاه و یک تا بیست و چند را از چهل تا دو<sup>(۳)</sup> • و بردبار خاص مشرفی درست قلم خدمتگذار مقرر فرماید • داد و ستد درونی را سر رشته نگاهدارد و نقد و جنس بنگارد • آنچه این گروه را خواهش رود باندازه ماهیانه از تحویلداران درونی باز خواهند • یادداشت بمشرف آستانه رسد و از دید آن گنجور برونی سوارد و درین بازخواست برات گذرد • و برآورد سالیانه نموده باجمال قبض نویسد و بهر اولیای دولت نشانمند گردد • سپس بستگ خاص شاهنشاهی (که برای همین کار جدا ساخته اند) روائی گیرد • بدین سند خزانهچک کل زر حواله تحویلدار کل برونی نماید • او بنگاشته آن بتکچی بحواله داران جزو برونی بردهد • از انجا ۱۵

بخدمت پذیران درونی اختصاص یابد و بازار وقت در طوفه شماره رود •

گرداگرد شبستان اقبال از درون سو پارسا زنان آگاه پاسبانی نمایند • خاصه بر درگاه معیت منشان شیوازیان زودباب حاضر باشند • و بیرون در خواجه سرایان سعادت سگال انتظار خدمت برند • و بمسائلی مناسب راجه پوتان اخص گزین بدیدبانی نشینند • و پس

ازان پروه داران جدگزیی راستی طراز یتاق داری بجا آرند • و از بیرون سو هر چهار طرف امرا ۲۰ و احدیان و دیگر سپاه مرتبه بمرتبه کشک دارند •

هرگاه بیگمان و زنان امرا و دیگر عفاف خواهند که سعادت گذرانش شرف اختصاص یابد نخست بخدمت پذیران درون آگهی شود و بشایستگی پاسخ گیرند و نوشته

( ۲ ) [ ف ۱ ] منزل

( ۱ ) [ ض ۵ ] اندازه نگردد

( ۳ ) [ ض ] ششصد و ده [ د ] ششصد و ده روپیه تا هفت و هفت [ ۳ ] [ د ] تا ده

( ۶ ) [ ض ۵ ] و بازار وقت حسب در طوفه

( ۵ ) [ ض ۵ ] خواهش بردهد

خون به پیشکاران دربار فرستند • هر قدر پرستار که دران باشد بدرون شتابند • و برخی خاصان تا یک ماه رخصت یابند •

و خدیو عالم با وجود پاسبانان راستی منش ژرف نگهبان خویش باز ندارد و بختی کاری بجا آورد •

### آئین منزل در پورشها •

همگی آن دشوارگذار لیکن لیکن که در شکارها بکار بندند و در سفرهای نزدیک انتظام یابد می نویسد و نمونه برمی نگارد • نخست کلال بار ( بضم کاف فارسی و لام و الف و لام و با و الف و را ) شگرف حصار بست گیتی خداوند بروی کار آورد • در و دریند آن بس استوار و بقبل و کلید بست و کشاد پذیرد • از صد گز در صد کم نباشد • در شرقی کنار آن بازگشاید ۱۰ دوسرغ پنجاه و چهار خزانه دار بدرازا بیست و چهار گز و پهنای چهارده گز بر پا کنند و درون چوبین راوتی بزرگ ایستاده شود و پیرامون آن دیگر سراپردها برافرازند • پیوسته آن چوبین کاخ دو آشیانه اساس یابد و آن پرستش کده گیهان خدیو باشد • فراز این بر شده صبحگاه کورنش دهند • پرستاران درونی بے دستوری بدان در نشوند • بیرون آن بگزین آئینه بیست و چهار چوبین راوتی بدرازا ده گز و پهنای شش گز برافراشته آید • هر یک ۱۵ بقذاتها جدا گردد • گزیدگان مشغولی دولت دران عشرت گزینند • و نیز چندین خرگاه و خیمه بر پا شود و بطامان اختصاص یابد • سایبانهای زر و زری و زربفتی و محملی زینت برافرازند • و پیوسته آن بطول و عرض شصت گز گلیمی سراپرده ایستاده کنند • و خیمه چند دران ترتیب یابد • اردو بیگیان و دیگر زنان پارسا را آرامش جا باشد • و بیرون آن تا دولتخانه خاص صد و پنجاه گز طول و صد گز عرض صحنه دلگشا ۲۰ بر آرایند و مهتابی نامند • و از هر دو طرف آن به پیشین نبط سراج شکره افزاید • و در هر دو گز چوب شش گزی که یک گز در زمین باشد و در سر آن قبه برنجی آنرا بدو طناب بیرون و درون استوار گردانند • و دیدبانان بر نبط گذارش یافته پاسبانی نمایند • میانگ این نشاطگاه صفت بر سازند و بران نمگیره چهارچوبه سایبانی گند شادانگاه کشور خدا

( ۱ ) [ ف ا ] در و بند آن • [ د ن ] و در بند آن ۱۱

( ۳ ) این لفظ در [ ف ا ] نیست ۱۱ ( ۴ ) [ ف ] بیرونی آن ۱۱ ( ۵ ) این لفظ در [ ف ا ] نیست ۱۱

( ۶ ) [ ف ا ] قبه برنجی آرایند و طناب الخ ۱۱ ( ۷ ) [ ا ] صفت بر سازند ۱۱

( ۸ ) [ د ] کند • [ ض د ] کند • [ ف ا ] نمایند ۱۱

( ۲ ) [ ض د ] صد گز ۱۱



بعشرت برنشیند بجز خاصان بار نیابند • پیوست<sup>(۱)</sup> کلال بار دوازده شقه سی گزی دائره  
 بندد<sup>(۲)</sup> و در آن بدین فضا کشاید و در آن چوبین راوتی ده گزی و زمین دوز<sup>(۳)</sup> چهل خوانه  
 بپاریند • و دوازده شامیان<sup>(۴)</sup> دوازده گزی بران سایه افکند • بقنایه چند جدا  
 سازند • این خلوتگاه<sup>(۵)</sup> را ابجکی<sup>(۶)</sup> خانه نامند • و در هر نشیمن گاه صحت<sup>(۷)</sup> خانگه بگزین روش  
 آماده سازند • گیتی خداوند طهارتخانه را بدین نام خوانند • و پیوست<sup>(۸)</sup> آن صد و پنجاه  
 گز طول و عرض کلیه بوده سرای شانزده شقه سی و شش گزی مربع برپا سازند • بدستور  
 پیشین چوب و قبه زینت افزاید • و در میانه جا بارگاه بزرگ هزار فراش ایستاده کند •  
 هفتاد و دو خوانه دارد و پانزده گز سرخ اوست • بران قلندری<sup>(۹)</sup> برافرازند بسای خیمه  
 از موم جامه و جز آن سبکتر سازند و بر بالا گیرند • در بارش و تابش مردمند آید • و گرداگرد  
 آن پنجاه شامیان<sup>(۱۰)</sup> دوازده گزی سایه اندازد • و این دولتخانه خاص را نیز در و در بند  
 باشد • امرای بزرگ و اعیان سپاه را بخشیان حکم گرفته گذارند و در سرآغاز<sup>(۱۱)</sup> هر ماه  
 دستوری<sup>(۱۲)</sup> بار تازگی یابد • و درون و بیرون را بنگارین فرشها بپاریند و گلزار<sup>(۱۳)</sup> شگرف نمودار  
 گردد • و بیرون این سیصد و پنجاه گز را طناب کشیده شود و در هر سه گز چوبی استوار  
 کند • گرداگرد آن مردم بدیدهبانی ایستند<sup>(۱۴)</sup> • این دیوانخانه<sup>(۱۵)</sup> عام باشد • از همه سو کشکداران  
 به پیشین دستور آگهی ورزند • و از منتهای این لشاطگاه بدوری<sup>(۱۶)</sup> دوازده طناب شصت گزی  
 نقارخانه جای گیرند و در میان<sup>(۱۷)</sup> این فضا آکاس<sup>(۱۸)</sup> دینه برافروزد •  
 چند نگارش یافته همراه گیرند و فرایشان چابک دست یکی را در سوزمینه که میوان منزل  
 گزیده باشند ایستاده کند و آن دیگر را پیش<sup>(۱۹)</sup> برده برآریند و انتظار<sup>(۲۰)</sup> گرامی مقدم برند •  
 هر کدام را صد فیل و پانصد شتر و چهار صد ارابه<sup>(۲۱)</sup> و صد کهار بردارند و پانصد سوار<sup>(۲۲)</sup>  
 منصب دار و احدی و جز آن و هزار فراش<sup>(۲۳)</sup> ایرانی و تورانی و هندی و پانصد بیلدار و صد  
 سقا و پنجاه درودگر و خیمه دوز و مشعلچی و سی چرم دوز و صد و پنجاه خاکروب  
 پیوسته خدمت گزینند • ماهواره پیاده از دروست و چهل دام تا صد و سی •

( ۱ ) [ ض د ] و پیوسته ۱۱

( ۲ ) [ ض د ] خلوت خانه ۱۱

( ۳ ) [ ض ] ابجکی • [ ف ا ] ابجکی • [ ض ] ابجکی •

( ۴ ) [ ض ] ابجکی یا ابجکی ۱۱ ( ۵ ) [ ض ] آکاس • [ فاض د ] آکاس ۱۱ ( ۶ ) [ ف ] امره ۱۱

( ۷ ) [ ض ] دستوری بار الخ • [ فاض د ] هرماه دستوری بار تازگی ۱۱ ( ۸ ) [ ض د ] بایستاده ۱۱

( ۹ ) [ ض ] کوشک ۱۱ ( ۱۰ ) [ ض ] میان ۱۱ ( ۱۱ ) [ ض ] پیش برده • [ فاض د ] پیش برده ۱۱

( ۱۲ ) [ ض د ] مرابه ۱۱ ( ۱۳ ) این لفظ در [ ض د ] نیست ۱۱

### آئین فرود آمدن اردو \*

خدایو عالم هر چند فراهم آوردن لشکرها کمتر فرماید بیشتر فیروزی جنود هر صوب که پورش بدان<sup>(۱)</sup> سو شود در رکاب نصرت اعتصام باشد بل بسیاری از هر ناحیت بکارها باز داشته دستوری همهی نیابند \* از هجوم مردم و انبوهی سپاه روزها بسر آمده که لشکری خانه یکدیگر نیافتی تا به بیگانه چه رسد \* گیتی خداوند از فروغ بینش گزین طرز پدید آورد<sup>(۲)</sup> و گروهانگروه مردم بر آسودند \* برخی زمین داکشا که درازی آن هزار و پانصد و سی گز باشد چنانچه نگاشته آمد شهبان اقبال و دولتخانه و نقارخانه انتظام یابد \* و سپس راست و چپ و عقب سیصد گز کشاده گذارند \* جز کشکدار از آنجا نیارد گذشت \* و درین میان بدوری صد گز جانب قول مریم مکانی و گلبدن بیگم و دیگر پارسا گوهراں و شاهزاده دانیال جا گیرند و راستا شاهزاده سلطان سلیم فرود آید و چپا شاهزاده شاه مراد \* و سپس باندک دوری بیوتات قرار یابد \* و بعد از آن<sup>(۳)</sup> سی گز گذاشته بهر گوشه گزین چهار سوئے هنگامه آراید \* و هر طرفه باندازه پایه بیوتت امرا قرار گیرد \* و چوکی داران شنبه و جمعه و پنجشنبه در قلیگاه و از پشنبه و در شنبه دست راست و از سه شنبه و چهارشنبه بدست چپ پایه پایه عشرت اندوزند \*

### آئین چراغ افروزی \*

۱۵

گیهان فرور<sup>(۵)</sup> روشن دل نوردوستی را ایزد پرستی شمارد و ستایش الهی اندیشد \* نادان تیره خاطر داند ارامشی و آذر پرستی خیال کند \* خرد پزوه ژرف بین نیکو داند \* هرگاه نیایش صوری بر گزیدگان طراز شایستگی دارد و نکردن<sup>(۶)</sup> را نکوهیده بر شمارند \* بزرگ داشت این والا عنصر که سرمایه هستی و پابندگی مردم زان بود \* چگونه سزاوار نباشد و چرا بدان تباہ خیال در شود \* و شیخ شرف الدین منیری چه خوش میگوید هرکرا آفتاب فرو شود اگر با چراغ نعلاز چه کند \* شعله از آن هر چشمه الهی نورست و نشان آن گوهر قدسی \* اگر خور و آذر نبوده غذا و دوا از کجا صورت بعثت و چشم بیخا بچه کار آمده \* آتش این شمع اقبال آسمانی است \*

( ۱ ) [ ف ا ] بدان صوب ۱۱ ( ۲ ) [ ض د ] آورده ۱۱ ( ۳ ) [ در ] ض د [ نیست ] ۱۱

( ۴ ) [ ض د ] چپ مایه عشرت ۱۱ ( ۵ ) [ ف ا ] فیروز ۱۱ ( ۶ ) لفظ را در [ ه ] نیست ۱۱

در شرف آفتاب نیمه روز که فروغ جهان را در گیرن سنگین مهره سفید تابناک  
 بهندی سورج کرانت گویند ( بضم سین و سکون واو و فتح را و سکون جیم و کاف<sup>(۲)</sup> و  
 را و الف و نون خفی و قای فوقانی ) برابر آفتاب گذارند و لخته پنبه نزدیک دارند •  
 از تابش آتش بدو درگیرد • آن آسمانی آذر بکارگاهان بسپارند • چراغچیان و مشعلچیان  
 و مطبخیان ازان روشنی کار خویش طلبند • چون سال بفرخندگی سپری کرده بتازگی •  
 باز ستانند • و آورند که درونگاهدارند اگر نامند ( بفتح همزه<sup>(۳)</sup> و کسر کاف فارسی و  
 سکون نون و کاف فارسی و سکون را ) یعنی آتش دان •  
 و نیز سپیدگون سنگ رخشا پدید آمد چند کرانت خوانند ( بفتح جیم فارسی و سکون  
 نون و دال و را ) او را مقابل ماه دارند • آب تراش کند •

چون از روز یک گهری ماند خدیو عالم اگر سوار باشد فرود آید و اگر غنوده بیدار ۱۰  
 گردد و از هر نقاب جمال جهان آرا پلک سو شده ظاهر را هم رنگ باطن گرداند • و چون  
 روشنی بخش جهان نور خویش برگیرد خدمتگذاران سعادت گرامی در دوازده لگنهای  
 زرین و سیمین کافوری شمعا افروخته در پیشگاه حضور آورند • و یکی از سرایندگان شیوا زبان  
 شمع در دست ایزدی سپاس برگذارد و بگوناگون نبط سراید و سپس دعای دولت  
 روز افزون بر خواند و انجام سخن بدان کند • گیتی خدیو ندایش و نیاز را پایه برتر نهد و ۱۵  
 تازه فروغی در بوزه کند •

و چگونگی شمعدانها و فانوسها از ستایش بیرونست و کارنامههای هنرمندان از نیروی قلم  
 افزون • برخی ده منی و زیاده بر سازند و بچندین پیکر بر آریند پلک شاخه و دو شاخه و جز آن  
 فروغ افزون دیده و ران گردد • و از اختراعات قدسی فانوسه ست به بلندی پلک گز آهی • بر بالای  
 آن پنج دیگر • بر سر هر کدام صورت جانور • لخته کافوری شمعا به بلندی سه گز و زیاده ۲۰  
 بریزند و بزیند گل گیرند • و برای فروغ افزائی بیرون و درون مشعلها نیز بر افروزند • شب  
 اول و دوم و سوم ماه قمری که روشنی کمتر باشد هشت فقیله بر افروزند و از چهارم تا دهم یکیک  
 کم گردن چنانچه در دهم که روشنی افزونی<sup>(۱۱)</sup> گیرد بیکی بسند نمایند و تا پانزدهم دهم آسا

( ۱ ) [ ف ا ] نیمه روز ■ ( ۲ ) [ فی د ] و کسر کاف ■

( ۳ ) [ ف ا ] بفتح همزه و کاف ■ ( ۴ ) [ ف ا ] و کسر کاف فارسی ■

( ۵ ) [ ف ] سپیده گون • [ فی د ] سفیدگون ■ ( ۶ ) [ ه ] رخشا • [ ف ا فی د ] رخشان ■

( ۷ ) این لفظ در [ ه ] نیست ■ ( ۸ ) [ د ] از زهر نقاب ■ ( ۹ ) [ ف ا ] فروغ آرائی ■

( ۱۰ ) [ ف ا ] افزونند ■ ( ۱۱ ) [ ف ا ] افزون گردد ■

و از شانزدهم تا نوزدهم یکبار افزوده آید و بیستم بر منوال نوزدهم و در بیست و یکم و بیست و دوم یکبار افزایند و سوم بسای بیست و دوم و از بیست و چهارم تا سابع هشت هفتاد و در هر فتیله یک سیر روغن و نیم سیر لیمو بکار رود \* و برخی جا پنبه سوز<sup>(۲)</sup> افزایند و بدل روغن چربی هموزد \* باندازه بزرگی و خوردنی فتیله افزونی و کمی گیرد \* و نیز گیتی خداوند برای رهنمون چوینندگان درگاه چنانچه برافروخت \* پیش دربار ستون چهل گزی و پیش برافرازد و بشالزده طناب استوار گردد \* بر افرازد آن بزرگ فانوس بر افروزد و آنرا آکاس دینه گویند ( بهمزه و الف و کاف و الف و سین و کسر دال و فتح پای تهتالی و های مکتوب ) \* از دور روشنی دهد و پژوهندگان از وی بدربار برند و شناسایی جای خویش آیند \* پیشتر مردم در پورشها حیرت اندوخته و بمقصد راه نیافتی \* و درین کارخانه بسیاری منصب داران و اهدیان و دیگر سپاه خدمت گزینند \* و علوفه پیاده از دو هزار و چهار صد دام زیاده و از هشتاد دام کم نیست \*

### آئین شکوه سلطنت \*

شمسه چهارطاق فرمان روائی فرقه ایزدبست که بی میانجی کوششهای امکانی دست نهاد ایزدی قدرتت \* اورنگ نشینان فرهنگ افزا بصورت آرائی دل بر نهند و آنرا چهره کشای ایزدی فروغ بگذارند \* لغت از آن بر می نوسد و آئین روزگار خویش بر می گذارند \*

اورنگ بگوناگون پیکر بر سازند مربع و زرین و سیمین و جز آن چهره بر افروزد \*  
چتر بگران مایه جوهر آرایش یابد و کم از هفت نبود \*  
سایبان بیضی پیکر بست به بلندی یک گز و دسته او بهمان چتر بزرگت و مانند آن  
۲۰ در گیرند \* و بوالا گورها بر آریند \* خدمت گزینان چابک دست آماده دارند و در تابش خورشید برابر گردند و آنرا آفتاب گیر نیز گویند \*  
کوکبه چندی در پیشگاه محفل آریزند \*  
و این هر چهار جز خدیو زمان را شکوه نیفزاید \*  
علم بهنگام سواری همراه قور کم از پنج نبود و همواره در غلاف سقر لاط دارند \*  
۲۵ در جشن وزم برکشایند \*

( ۲ ) [ ضد ] پنبه سوز ||

( ۱ ) این لفظ در [ فاض ] نیست ||

( ۳ ) در نسخها و بدل چربی روغن الخ \* [ ک ] و بدرگاه بدل چربی || ( ۴ ) [ فاض ] چتر ||

( ۶ ) [ ع ] در جشن هر بزم ||

( ۵ ) [ فاض ] هنگام \*

چترتوق از عالم علم است و کوتاهتر ازو و قطاعی چند بر افزایشند •  
 نم ترق بسان چترتوق لیکن ازو درازتر • در علمها این دو را پایه برتر نهند و  
 آخرین به بزرگ نوینان اختصاص یابد •  
 جهنگه ( بفتح جیم و های خفی و نون پنہان و فتح دالِ ہندی و های مکتوب )  
 ہندی علی ست •

و پک پک ازینہا ناگزیر قور و در بزرگ هنگامہا فراوان بر سازند •  
 و آنچه در نقارخانہ بکار برند کورگہ بزبان عرف دمامہ گویند و ہرگز جفت  
 کمابیش بلند آوازہ گردند •

نقارہ بیست (۳) جفت و کم و زیادہ (۴) در نوازش دارند •

۱۰ دھل چہار ازان بہ نوا در آید •

کونا (۵) از زر و سیم و برنج و جز آن بر سازند و کم از چہار نوازند •

سونا (۶) عجمی و ہندی نہتا بر آیند •

نفیر عجمی و فرنگی و ہندی ہر دو از ہر کدام چندہ بنوازند •

سنگ ( بکسر سین و نون خفی و کاف فارسی ) از مس بسان شاخِ گل و انتظام یابد

۱۵ و دوتا را بکار برند •

سنج سہ جفت ازان نواختہ شود •

پیشتر ہرگاہ چہار گہری از شب و ہمان قدر از روز مالدہ نواختہ شدہ • اکنون

نقصت در نیم شبان کہ نورانوزی جهان رو بفاز نهد و دیگر هنگام پیدائی آن گیتی فرور •

پیشتر ازان بیک گہری جادو و نفسان سحر بردار بنواختن سونا زمزمہ آگہی در دہند و

۲۰ غنودگان را بیدار گردانند • و پس از یک گہری چاشنی کنند • کورگہ را لیختے باواز در آورند •

و کونا و نفیر و دیگر اسباب شکوہ را جز نقارہ بکار برند و پس از اندک زمانے باز بسونا

پردارند و بہ نفیرہای نشاط بخش اصول نگاہ دارند • و چون یک گہری دیگر سپری شود

در نقارہ نوازی کوشش رود • و ہمہ ہنرمندان کاربرد صیت اقبال را بلند گردانند • و

ہفت چیز مشورت افزایش نخستین مرسل آغاز مرسلت نماید و آن اصول ست خاص •

( ۱ ) این لفظ در [ ف د ] نیست •  
 ( ۲ ) [ ف د ] هنگامہ •  
 ( ۳ ) [ ف ] بیست و ہفت کم و زیادہ • ( ۴ ) [ ف ا ف د ] زیادہ • ( ۵ ) [ ف ] کونای •  
 ( ۶ ) [ ف ] سونای • ( ۷ ) [ د ] سنگ بکسر سین و سکون ہای نعتانی از •  
 ( ۸ ) [ ہ ] گری •

سپس به برداشتن پردازد و آن نیز اصول چند است \* درین هنگام همگی هنرپردازان  
 بنواختن در آیند \* پس ازان زیر نمایند و از بلندی به پستی گرایند \* دوم سرآیدن چهار  
 اصول اخلاقی<sup>(۳۱)</sup> ابتدائی شیرازی قلندری<sup>(۳۲)</sup> فکر قطره و آنرا نخود<sup>(۳۳)</sup> قطره هم گویند \* یک گهری  
 بدین نظم نشاط افزایند \* سوم نواختن خوارزمیهایی باستانی و تازه \* خدیو عالم افزون از  
 ۵ در پست اختراع فرمود \* که و مه بدان نشاط اندوزند خاصه جلال شاهی و مهامیر کرکت<sup>(۳۴)</sup>  
 و نوروزی \* چهارم اجوش داشتن شادمانه \* پنجم پرداختن به میان دور \* ششم توجه باصول<sup>(۳۵)</sup>  
 اذفر که راه بالا نامند و سپس زیر کنند \* هفتم مرسل<sup>(۳۸)</sup> خوارزمی نواخته بموسلی گرایند و سپس  
 فرو گذاشتن نموده بدعای جاوید دولت انجام رساند و باز همه زیر نمایند \* و عبارات  
 دلنشین و اشعار جان نزا برخوانند و کار به پایان برند \* و این روش نیز یک گهری<sup>(۳۶)</sup>  
 ۱۰ صورت افزون آنها گردد \* و پس ازان سرآیدان سحرپردازی نمایند و یک گهری دیگر باین  
 بهجت سپری گردد و بدلتش روشی انجام یابد \*

خدیو جهان چنانچه در علم موسیقی آن پایه دارد که صاحبان این فن را نبود همچنان  
 در مراتب عمل این مشکل آسان نما پیش دستی دارند خاصه نقاره نوازی \*

درین کارخانه منصب داران و احدیان و دیگر سپاه خدمتگرای اند \* ماهیان پیمانگان

۱۵ از سیصد و چهل دام زاده و از هفتاد و چهار کم نبود \*

### آئین نگین شاهنشاهی \*

مفثور آرائی هر سه رکن سلطنت بدو روانی گیرد بل هر گروه را در معامله

ناگزیر \* مفثوران اورنگ نشینی مولانا مقصود مهرکن کارپردازی کرد \* و برگرد سطح

فلادی نام گرامی و نیاکان والا تا صاحب قرانی بخط رتاع نگاشت و سپس تنها قدسی

۲۰ اسم بخط نستعلیق چهره افزون گردانید \* و بکار داد خواهی محراب آسا انتظام یافت و

بگرد نام اقدس این بیت نقش پذیرفت \*

راستی موجب رضای خداست \* کس ندیدم که گم شد از راه راست

( ۱ ) [ ض د ] ببردست \* ( ۲ ) [ ض د ] کتی \* ( ۳ ) [ ف ] اخلاقی \*

( ۴ ) [ د ] مکر \* ( ۵ ) [ ف ] لچره یا نخود \* [ ۶ ] نخود \*

( ۶ ) [ ف ] و ماهوی کرکت \* [ ض د ] مهاسو کرکت \* [ ۷ ] مهامیر کرکت \*

( ۷ ) [ ۸ ] [ ف ] باصول اذفر \* [ ض د ] اذفر \* ( ۸ ) [ ۹ ] مرسل سو [ با مهر ] زیر خوارزمی \* [ ف ]

هفتم مرسل بی زیر \* [ ۱ ] مرسل بی زیر الخ \* [ ض د ] مرسل خوارزمی \*

( ۹ ) [ ف ] گهری مشرب اندوز دها \* ( ۱۰ ) [ ض د ] نام گرامی نیاکان \*

تمکین مهر دوم از نو بر ساخت • پس از آن مولانا علی احمد دهلوی در نگارش آن دو  
سحرپردازی نمود • گرد خود ازو به آرزو تعبیر رود و فرمان ثبتی بدو اعطاء گریه •  
بزرگ درو نام والای نیاکان نیز بر نوشت • و بسلاطین آفاق قرار گرفت و امروز بهر دو کار  
رونق افزا • و برای دیگر احکام چهارگوشه مهری باشد به الله اکبر جل جلاله نقش پذیر  
لشت • و بجهت شبستانی کارها مهری خاص نامزد شد • و برای ختام فرامین مهری  
جداگانه بر ساختند و صورتی چند نگارش یافت •

مولانا مقصود هروی از پرستاران جنت آشیانی بود • رقاع و نستعلیق نیکو  
می نگاشت • اسطرلاب و کُرّه و مسطره چند چنان بر ساخت که کارندگان را بشگفت  
در آورد • و از توجه شاهنشاهی شگرف دستی یافت و طراز یکتائی گرفت •  
لامکین کابلی در بنگاه خود نشو و نما یافت و این صنعت بجای رسانید که نخستین  
در تنگنای رشک در شد و نستعلیق را ازو بر گذرانید •

صیر دوست کابلی عقیق را بر قاع و نستعلیق پیراسته • اگرچه بدیشان نرسد لیکن  
رقاع او خوش آیندتر از نستعلیق بود • و در عیارشناسی درست بینشی داشت •  
مولانا ابراهیم در عقیق نگاری شاگرد برادر خود شرف یزدیست لیکن کار از باستانی  
اوستادان در گذرانید و رقاع و نستعلیق او از کارنامه خوش نویسان جدا نتوان ساخت •  
لعلهای گران ارج شاهنشاهی بنقش لعل جلالی آرایش دادند اوست •  
مولانا علی احمد دهلوی فولاد را کس بر او نیاراست • خطشناسان او را درین  
صنعت به همتای روزگاران دانند • و از نگارش او اوستاد بر سازند • غیر از تعلیق خطوط  
را بوالا پایگی رسانید لیکن نستعلیق را بس دلفریب آراید • این پیشه را از پدر خود شیخ  
حسین بر گرفت و از دید کارگرد مولانا مقصود کشایش یافت و از همه در گذرانید •

### آئین فراش خانه •

جهان آرای صورت و معنی این کارگاه را گزیده مسکن و پناه گرمی و صودی و  
نگاهبان باران و پیرایه سلطنت انکاره • و آرایش آنرا از شکره فرماندهی دانسته ایزدی

( ۱ ) [ ف ] دو صهن || ( ۲ ) این لفظ در [ ف ا ] نیست || ( ۳ ) [ ف ] گرد و خورد

|| ( ۴ ) [ ف ا ] شده || لزو بازو • ||

( ۵ ) [ ضی د ] اختتام || ( ۶ ) الفاظ و کوره و مسطره در [ ه ] نیست ||

( ۷ ) [ ف ] در گذرانید || ( ۸ ) [ ضی د ] درست منشی || ( ۹ ) [ ضی د ] گذرانیده • ||

( ۱۰ ) [ ه ] دوشادی • [ ف ] نگارش اوشادی || ( ۱۱ ) [ ه ] کار مولانا || ( ۱۲ ) در [ ف ا ضی د ] نیست • ||



BIBLIOTHECA INDICA:

A

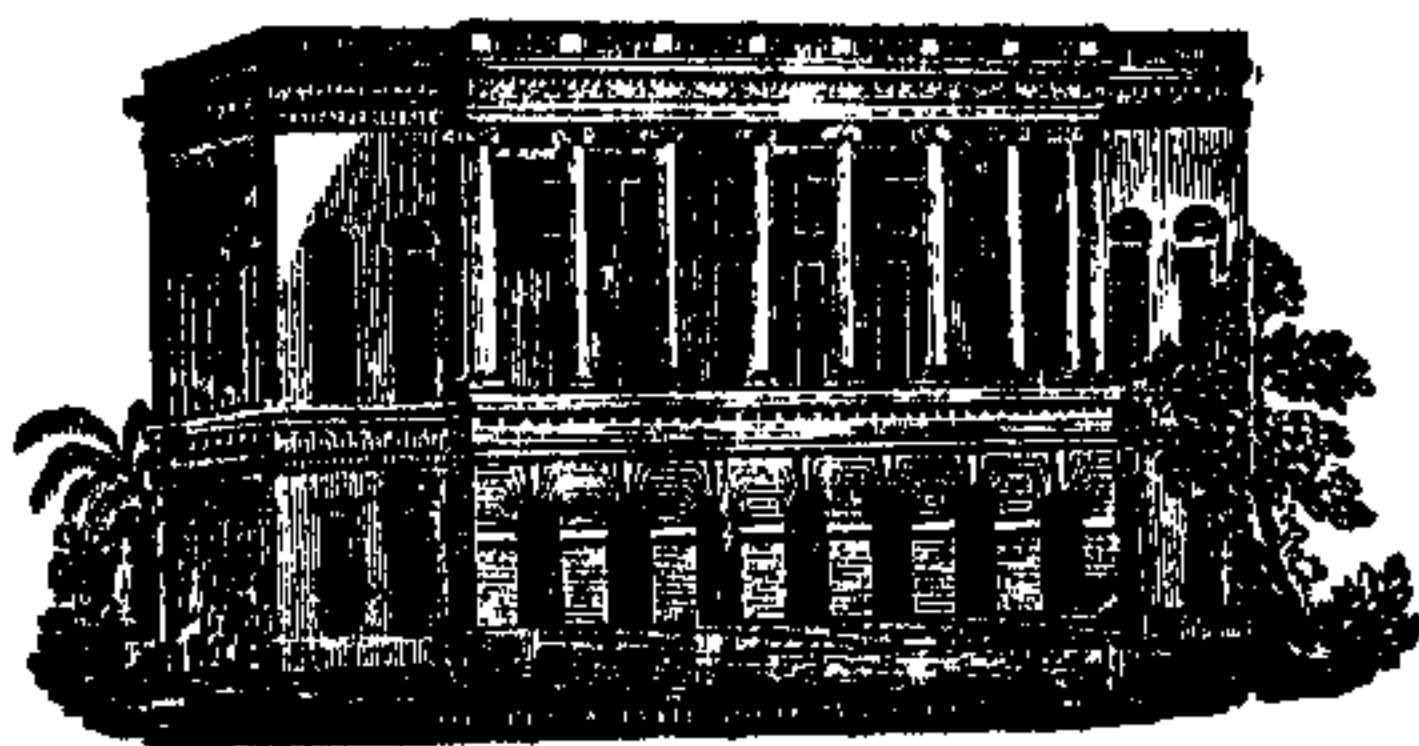
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY

THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

NEW SERIES, No. 112.



THE

ĀIN I AKBARĪ,

BY

ABUL FAZL I MUBARIK I 'ALLAMĪ,

EDITED BY

H. BLOCHMANN, M. A.

HEAD MASTER, CALCUTTA MADRASAH.

FASCICULUS I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. WENGER, AT THE BAPTIST MISSION PRESS.

1867.



## N O T I C E

The preface will be issued together with the fasciculus containing the end of the second book of the *Áin*. A complete index of names and an "index rerum," as also a few illustrations, will accompany the edition.

The text has been collated from the following ten manuscripts.

1. A MS. belonging to Col. Hamilton, a very old and excellent copy. It forms the basis of the text of this edition, and is marked in the notes by the letter [ۛ].
2. A MS. belonging to Faqír Sayyid Qamaruddín of Lahore, marked [ف].
3. A large parchment MS. belonging to the Asiatic Society of Bengal, closely agreeing with the preceding; it is marked [۱].
4. A MS. belonging to His Highness Nawáb Saiyá uddín of Lohárú (Delhi), marked [ن].
5. The Delhi lithographed edition of the *Áin*, by Sayyid Aḥmad. The greater part of the 3rd book of the *Áin* is wanting in this edition. It is marked [د].
6. A MS. belonging to Háfiz Aḥmad Ḥusain of Saharunporc, marked [و]. It contains numerous errors.
7. A MS. belonging to the Fort William College, marked [ر]. It contains only parts of the *Áin*.
8. 9. 10. Three MSS. belonging to the Asiatic Society. Being incomplete and most incorrect, they have been but rarely quoted in the notes, though their readings have been collated in all difficult passages. Nos. 8 and 9 are marked [ر] and [ر]; No. 10 is worthless.

In a few cases, Gladwin's translation of the *Áin* has been quoted, and marked [گ].

In the text the form of the letter *ی* has been used for the *yái ma'rúf*, whilst the form *ے* has been restricted to the final *yá i majhúl*. The end of sentences has been distinguished by a \*. Túránian spellings like *كشادون*, *مشك* &c. have been preferred to the Kránian *گشادون*, *مشك* &c. The sign [?] has been used in cases, where the reading of the MSS. conveys no sense, or after doubtful words, e. g. p. 31, l. 1.

H. BLOCHMANN.

## C O R R I G E N D A.

### IN FASC. I. AND II.

p. 8, l. 6 and 9 read *بزرگي* and *بزرگ* for *بزرگي* and *بزرگ*; p. 9, l. 16, read *نيمارداري* for *نيمارداري*

p. 25, l. 22 read *و جوم* for *جوم*; p. 27, l. 14 read *سارنگپور* for *سارنگپور*

p. 28, l. 2 and 3 read *پلي* and *چکش* for *پگ* and *چکش*

A few vowel points have been omitted or broken during the print: p. 9, l. 18 read *گردآورتي*; p. 18, l. 9, *پرويش*

p. 54, l. 10 and 17, *ريج*; *پلي* and *پگ*; p. 58, l. 19, *چهارپك*.